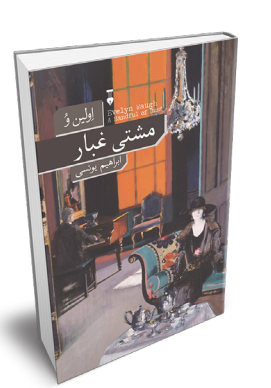


- صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه (وابسته به سازمان تأمین اجتماعی)
- سردبیر: زیر نظر شورای سردبیری
- صفحه‌آرا: محمدرضا لری چی
- ویراستار: کوروش اشرفی
- طراح: مهرناز منتظریان
- نشانی: میدان آرزاتین، خیابان احمد قصیر
- خیابان دوازدهم، شماره ۲۲
- تلفن: ۰۲۱-۴۵۴۳۶
- تحریریه: داخلی ۱۳۸
- بازگانی: داخلی ۱۲۲

www.atiyeno.ir

نگاهی به کتاب «مشتی غبار»

بر ملاسازی درد اجتماعی جهان معاصر

«مشتی غبار» (A Handful of Dust) اثر اولین و (Evelyn Waugh) روایت زوال زناشویی ست. زنی که دیگر نمی‌تواند زندگی کسالت‌بار روستایی خود را در قصری نتوگوژیکی تحمل کند که شوهرش آن را نشانه‌ای خانوادگی و غرور اشرافی می‌داند، محض سرگرمی بنا می‌کند به دلبری کردن از جوانی بی‌خاصیت و بی‌وجهه، و چندان بدین کار ادامه می‌دهد که زندگی شوهرش را نابود می‌کند. اما فقط به سبب اعمال زن نیست که شوهر به ورطه بی‌سرانجامی درمی‌گلتد؛ او در ضمن فریفته پندارهای خویش است. غرض داستان روایت رابطه زن و مرد نیست؛ غرض نمایاندن انحطاط شوهر است بر اثر عمل زنی که نه از سر خودخواهی، بلکه از سربسی مسئولیتی زندگی پسر و شوهرش را به سرانجامی شوم سوق می‌دهد. لحن و در این رمان که مشحون از توصیف دقیق پدیده‌هاست، سرد و عاری از قضاوت است، بدین قصد که خواننده باور کند شخصیت‌ها و جدال‌هایشان با هم و با خود کاملاً واقعی‌اند. اما در پس این توصیفات دقیق هیچ عمق، و بنابراین، هیچ احساسی نیست. نویسنده با این راهبرد روایی نقش وقایع‌نگار هوشمندی را ایفا می‌کند که نه علت بیماری، بلکه شوخی‌وار نشانه‌های درد اجتماعی جهان معاصر را برملا می‌سازد. این کتاب هجویه‌ای درخشان از قشری از جامعهٔ انگلستان ارائه می‌دهد؛ جامعه‌ای که آدم‌هایش به‌جز پول، عملاً هیچ ارزش و اعتبار دیگری برای خود ندارند. داستان کتاب، به‌هم خوردن ازدواجی اشرافی در لندن را به تصویر می‌کشد که در آن، زنی دردسرساز، حوصله‌اش از زندگی خود سر می‌رود و دل‌باختهٔ شخصی دیگر می‌شود. بانویی زیبا به نام برندا لست، پس از هفت سال ازدواج، از زندگی در هتون‌ابی خسته می‌شود. هتون‌ابی، عمارتی بزرگ و مایهٔ فخر و غرور شوهر برندا، یعنی تونی است. برندا با مردی سطحی‌نگرو خوش‌گذران به نام جان بیور وارد رابطه می‌شود و تونی را ترک می‌کند.


کتاب «مشتی غبار»

نویسنده: اولین و • مترجم: ابراهیم یونس • ناشر: نو • چاپ اول: ۱۴۰۴ • ۲۸۶ صفحه • ۳۸۰ هزار تومان

در شادباش انتشار پانصدمین شمارهٔ هفته‌نامهٔ «آتیه‌نو»

نگاهِ نو به مقولهٔ «کار» بدون سانسور

فاطمه علی‌اصغر

سردبیر روزنامهٔ پیام ما و از نخستین نویسندگان هفته‌نامهٔ آتیه‌نو

یک روز بهاری بود احتمالاً که وارد کوچهٔ دوازدهم خیابان بخارست شدم، دفتر نشریهٔ «آتیه‌نو»، دعوت به همکاری جدید بود و یک شروع تازه. اما خاطره‌های تلخ از «تأمین اجتماعی» و بیمه‌های ردنشده، روزنامه‌هایی که در آن‌ها کار می‌کردیم، این آغاز را شوم می‌نمود و بی‌آتیه. پیش از واردشدن تصمیم خودم را گرفته بودم که قاطعانه بگویم: «نه». قرار خودم با خودم بر این بود که آقای «اکبر هاشمی» را که سردبیر نشریه شده بود ببینم و آقای «ابراهیم رستمیان مقدم»، مشاور مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی در امور رسانه که بسیاری از او به نیکی یاد می‌کردند و تمام. پای صحبت که نشستیم اما حرف از ایده‌ای نو و متفاوت بود و رویکرد و خوانش جدیدی از مقولهٔ کار و کارگری و کارفرمایی. سه ضلع پرچالش در قلمرو رفاه. چندین‌ماه بعد هم به نشست‌ها و گفت‌وگو‌ی ما برای رسیدن به ایده‌های جدید گذشت. پرداختن به مسائل کارگری با توجه به این که همواره زندگی حاشیه‌نشین در حوزهٔ اجتماعی مورد توجه‌ام بود به شدت مرا جذب کرد. با وجود این صفحه‌ای که مسئول‌اش بودم مربوط به کارآفرینان جوان بود. در آن زمان هنوز بحث استارت‌آپ‌ها و کسب‌وکارهای آن‌لاین به این شکل که اکنون پرداخته می‌شود، جایی در رسانه‌ها نداشت و داغ نبود. به‌نظم این یکی از مهم‌ترین دستاوردهای آتیهٔ نو در آن زمان بود. یکی از مسائل دیگری که در آن زمان پرداخته شد، کسب‌وکارهای خرد بودند. به‌نظم این نگاه نیز کم‌کم راه خودش را در بسیاری از رسانه‌ها و مجله‌ها و سایت‌ها باز کرد. در آن زمان من مصاحبه‌های متعددی با زنان کارآفرین داشتم. در آن زمان اصلاً اولویتی برای پرداختن به زنان وجود نداشت که این هم راه تازه‌ای در مطبوعات بود. اما مسئلهٔ بسیار مهمی که می‌خواهم به تأکید کنم، رسیدن به ایده‌های نو و پرداختن به آن‌ها، لازمه‌اش نبود اعمال فشار و سانسور بود. اگرچه این مسئله جزء شرط‌های اولیهٔ ما بود با وجود این به رسم بسیاری از سازمان‌ها و وزارت‌خانه‌های دولتی فکر می‌کردم این عهد شکسته می‌شود اما در رابطه با کار خودم، یاد ندارم که مطلبی نوشته باشم که با وجود مغایرت با خط قرمزهای وزارت‌خانه از صفحات من حذف یا تحریف شود. به‌نظم همین تعهد به این شرط مهم بود که سنگ‌بنای آتیهٔ نو را قدرت و قوام بخشید. راهی که هم‌چنان ادامه دارد. از انتشار نخستین شماره در ششم اردیبهشت ۱۳۹۴، اکنون بیش از ۱۰ سال است که این نشریه به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد. قطعاً در تمام این سال‌ها بالا‌پایین‌ها و فرازونشیب‌های زیادی را پشت سر گذاشته است. در این مدت چندین گروه بر سر کار آمدند و رفتند اما به‌نظم آن سنگ بنا که بر ایده و نگاه دگرگونه و البته آزادانه به مقولهٔ کار با معیارهای به‌روز جامعه تعریف شده بود توانست به آن کارایی ببخشید و ادامه‌اش را ضروری کند.

دربارهٔ فیلم «گریزه»

ملهم از سینمای ایتالیا

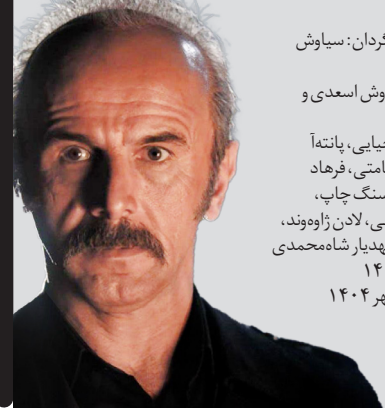
محمد تقی‌زاده

روزنامه‌نگار

«گریزه» فیلم کارگردانی است که در درجهٔ اول نشان می‌دهد که سیاوش اسعدی چقدر در حرقهٔ مورد علاقهٔ خود پیشرفت کرده است. علاوه‌بر رنگ و لعاب زیبای فیلم، استناد این پیشرفت باورپذیری و حس سمپاتیکی است که باعث می‌شود با وجود برخی اتفاقات غیرمعمول و باگ‌های داستانی فیلم و شخصیت‌ها همراه کننده و باورپذیر از آب در بیایند. استراتژی روایی فیلم نیز یکی از نقاط بحث‌برانگیز فیلم به شمار می‌آید وقتی که زمان زیادی از فیلم به روایت ماجرای عاطفی غریزی دختر و پسر جوان می‌گذرد حال آن‌که قرار است با داستان واقعی و تکان‌دهندهٔ فیلم در نیم‌ساعت آخر روبه‌رو شویم. این کندار شدن و طولانی شدن بخش اول در حالی محل بحث و اشکال است که به نظر می‌رسد بخش مهمی از تکان‌دهنده شدن بخش انتهایی به طولانی شدن بخش ابتدایی مربوط می‌شود. از این رو بعید نیست این تمهید به‌عنوان یک استراتژی روایی به‌طور عمدی در نظر گرفته شده باشد. ردپای سینه‌فیل بودن سیاوش اسعدی در فیلم جدیدش غریزه بیش از آثار قبلی نمود پیدا کرده است. علاقهٔ او به سینمای ایتالیا و فیلم‌های جوزپه تورناتوره از جمله ملنا و سینما پارادایزو و هم‌چنین دیالوگ‌نویسی فیلم‌های مسعود کیمیایی چیزی نیست که قابل پنهان کردن باشد. به عبارتی اسعدی فیلم جدیدش را از الهام از سینما و سینماگران مورد علاقه‌اش ساخته و در این مسیر سعی کرده مؤلفه‌های بومی و ایرانی را در این گرته‌برداری سینمایی در نظر بگیرد.

فیلم «گریزه»

تهیه‌کننده و کارگردان: سیاوش اسعدی
نویسندگان: سیاوش اسعدی و نیما نادری
بازیگران: امین حبیبی، پانته‌آ پناهی‌ها، ژاله سامتی، فرهاد شریفی، افشین سنگ‌چاپ، پردیس پورعابدینی، لادن ژاوهند، ساینار روحانی و مهدیار شاه‌محمدی
سال ساخت: ۱۴۰۰
آغاز اکران: ۳۰ مهر ۱۴۰۴
دقیقه ۱۲۰



شماره یک آتیه نو

۶ اردیبهشت ۱۳۹۴



حمیدرضا محمدی

روزنامه‌نگار

دربارهٔ «ایرج افشار» که این روزها یکصدسالگی‌اش بود

ایران‌شناس بی‌مانند

ایرج افشار نه به مدامنه، که به‌واقع، نادره و نابغهٔ دوران بود. اگر «قاضی میرحسین مبینی» (مجلهٔ یغما، شمارهٔ، مرداد ۱۳۲۷) را احتمالاً اولین نوشته چاپ‌شدهٔ او بدانیم، یعنی بیش از هفتاد سال نوشتن. نوشتن‌هایی جنگلی قابل‌اعتنا. مطالبی که از همان اولین‌شان در ۲۳ سالگی تا آخرین‌شان در ۸۵ سالگی، هنوز و همچنان مرجع و منبع اهل مدافقه‌هستند و شمار کتاب‌هایش را بیش از سیصد و عداد مقاله‌هایش را افزون از سه‌هزار عنوان نوشته‌اند و این یعنی اگر هر سال تنها سه کتاب می‌نوشت و به کار دیگری نمی‌پرداخت، باز هم به این عدد نمی‌رسید. او اعجوبه‌ای عجیب بود. در میزان پرکاری، و پرکاری منتج به تولید علم واقعی، شاید در مطالعات ادبی و تاریخی، کسی را نتوان یافت که یارای رسیدن به او را داشته‌باشد. تازه همین نبود و بسیار بیش از این بود. او به قول سیدفرید قاسمی «مرجع‌نگار، کتاب‌دار کتاب‌شناس، مصحح، نسخه‌پژوه، متن‌شناس، مجموعه‌ساز، تصحیح‌گر کاشف، احیاگر، فهرست‌نویس، تاریخ‌نگار، نویاب، کتاب‌آفرین، کتاب‌ورز، سندپرداز مرجع‌نویس، گنجور نهادساز، مقاله‌نویس فهرست‌پرداز، نادره‌یار نامه‌نگار، ساماندهٔ نهادساز، ایران‌نورد جهان‌گرد، نگارندهٔ گرداننده، میراث‌بان و پژوهنده و چاپ‌بار و ادواری‌نگار، شناساننده. کم‌یاب و نایاب، معرف‌کنام و گم‌نام، منبع خاورشناسان، هم‌نشین دانش‌وران، معاصر مشاهیر، وارسته ناوابسته، دل‌سوختهٔ ژرف‌اندیش، و گذشته‌پژوه آینده‌نگر» بود. کتاب‌های افشار اما مشتمل بر انواع و اقسام گوناگونی از کتاب و مجله است. قسمی از آن‌ها معطوف به تصحیحات ادبی و تاریخی است. او با آن پیشینهٔ ادبی و تاریخی خانوادگی و ذکاوت خاص خود، در همهٔ این سال‌ها مدام در پی نسخه‌ای تازه‌یاب بود تا تصحیح کند و به طبع رساند. از همین‌رو اگر او را یکی از احیاگران متون کهن فارسی و میراث مکتوب فارسی بدانیم و بنامیم، بی‌شک سخنی به گزافه نگفته‌ایم و به بیراهه نرفته‌ایم. افشار که در هیچ کتاب‌خانه‌ای و مجموعه‌ای و گنجینه‌ای و دانشگاهی به‌رویش بسته نبود، این فرصت را داشت تا از تمام فضا‌های ممکن و مقدور بهره‌برد. بر اینها باید علاوه کرد ارتباط ویژه‌اش با اهل علم در ایران و خارج. فرق نمی‌کرد منوچهر ستوده و اصغر مهدوی باشد یا ریچارد فرای و جان کرنی، و این دایرهٔ موسع و مفصل روابط را می‌توان از فهرست کسانی که با آنان در نامه‌نگاری بود دریافت و فهمید. در نتیجه هرچه را از هر کس در هر نقطه از جهان می‌خواست، می‌یافت.

فراوش نکنیم او از معدود افرادی در عصر معاصر بود که خیلی‌ها را میهمان خوشه‌چینی از خوان فضل خود کرد و به معنای واقعی کلمه زکات‌علم را معنا بخشید. هر تماشای از هر کس نامداتر و حتی گمنامی را پاسخ می‌گفت و از راهنمایی و مشورت پرهیز و ابایی نداشت. خلق و خوی خاصی داشت اما حقاً دانش‌پروری را سرلوحهٔ زندگی خویش قرار داده بود. شخصیتی با آن همه خرد، چنان خضوع و خضوع داشت که به گفته حسین مسرت: «هیچ اجازه‌نداد مجلسی در نگو داشت و تجلیل از آثارش برپا می‌شد، حتی مخالف چاپ کتابی به نام ایرج‌نامه در شرح آثارش و زندگی‌نامه‌اش بود» هم ذهنش نظم خاصی داشت، و این را می‌شود از لایه‌لای آثارش دریافت، و هم‌خانه‌اش. چنان‌که شاگردان‌اش، از قفای او، به خانه‌اش راه یافتند و تقریباً بی‌آن‌که به‌دردسر چندان‌ی بفتند، مکتوبات ناتمام و برزمین‌مانده‌اش را به‌ثمری رساندند و نشر دادند و واحیرتا که هنوز چیزهای منتشرنشده، ۱۵ سال پس از رفتن‌اش، در چنته‌مانده است. افشار نسخه‌های خطی را به‌درستی می‌شناخت و سره را از ناسره تمیز و تشخیص می‌داد و همین هم‌او را در میان هم‌قطاران خود متفاوت و متمایز کرده بود. اوقلمی داشت خاص خودش. ثنری ساده، بی‌پیرایه و استوار و گاهی آراسته به زیور تشبیه و استعاره داشت. کارنامه و کارنامی او چنان چشم‌گیر است که آدمی متحیر و متعجب می‌ماند چگونه کسی یک‌تنه آن همه کتاب و مقاله نوشته است. آثاری که مجموع آن‌ها گویی بنیادی فرهنگی به انجام رسانیده و گروهی دانشمند خستگی‌ناپذیر شبانه‌روز همت گمارده‌اند و از این دید زندگی ایرج افشار سراسر شگفتی است.

توجهی به نمایشگاه
عکس‌های «ایرج افشار»

روایت پیوستگی فرهنگ و جغرافیا

ایرج افشار زاید‌الوصف شیفتهٔ ایران بود. بندیدن وجودش برای ذره‌ذرهٔ خاک وطن می‌تپید. فقط ایران‌شناس نبود که یک ایران‌گرد و به قول عبدالرحمن عمادی یک «ایران‌جو»ی تمام‌عیار بود. اصلاً با همین «گلگشت در وطن»‌ش ایران را به ما شناساند زیرا سفرنامه‌هایش را با نگاه وطن‌خواهی می‌نوشت. هر جای میهن که می‌رفت، از بیراهه می‌رفت و به دیده کشف، ناشناخته‌ها و کم‌تر شناخته‌شده‌ها را برمی‌رسید و می‌پژوهید و همین هم نوشته‌جانش را طرفه و تازه نگاه داشته است، حتی تا همین امروز و اکنون.

ایرج افشار عکس‌های فراوانی از ایران دارد که ثمرهٔ سفرهای میدانی او در جای جای ایران است؛ دوربینی که برای او نقش «دفتر ثبت میدانی» داشت؛ از بناهای تاریخی و کتیبه‌ها تا بافت شهرها و مناظر طبیعی. این قاب‌ها نه صرفاً «سوژه»، که شیوهٔ دیدن یک ایران‌شناس را نشان می‌دهند: دقت در جزئیات، ثبت نسبت متن و مکان، و روایت پیوستگی فرهنگ و جغرافیا. در کنار این، آرشپاو که جنگلی در گنجینهٔ پژوهشی ایرج افشار، سپرده به مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی محفوظ است و شامل نامه‌ها، گزارش‌ها و یادداشت‌های مرتبط با کار پژوهشی اوست، اسنادی هستند که به فهم زمینه‌های تولید همین تصاویر و شیوهٔ سامان‌دهی گنجینه کمک می‌کند. این مجموعه به‌واسطهٔ کثرت عکس‌ها و نامه‌ها شناخته می‌شود و در میان اجزای آن، نقشه‌های جغرافیایی ایران نیز نگاه میدانی و راهبرد مستندسازی او را تأیید می‌کند. و نمایشگاه منتخبی از عکس‌ها و اسناد گنجینهٔ پژوهشی ایرج افشار به مناسبت یک‌صدمین زادروز او در بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار به روی دیوار رفت و نمایش داده شد، دعوتی بود به دیدن ایران؛ هم به‌مثابهٔ متن و هم به‌منزلهٔ مکان.

نمایشگاه «ایران را چرا باید دوست داشت»؟

منتخبی از عکس‌ها و اسناد گنجینهٔ پژوهشی ایرج افشار ۱۶ تا ۲۳ مهر ۱۴۰۴

نگارخانه و کتابفروشی بنیاد موقوفات افشار

